

پرتره‌ای از یک زندگی

علی جلالی

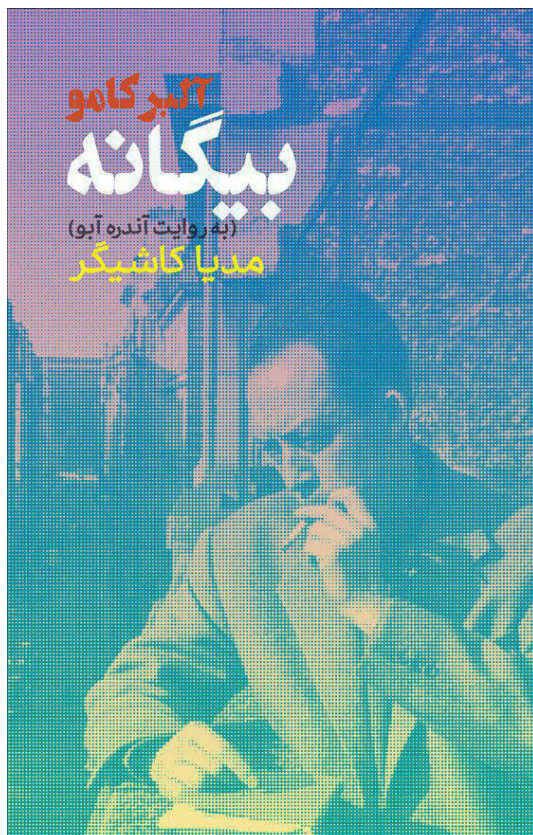
اگر قرار است وارث خوبی باشیم، باید دو چیز را یاد بگیریم: اول اینکه همیشه شاد باشیم و دوم هیچگاه قلم را زمین نگذاریم. مدیا کاشیگر

و او وارث خوبی بود. در اوج بدبینی در زندگی شاد زیست و در روزگاری که ارمغان قلم برای دارنده‌اش تهدید بود، قلم را بر زمین نگذاشت. انگار از آنها که او می‌خواست وارث خوبی برایشان باشد آموخته بود که رمز ماندگاری و استقامت در راهی که انتخاب کرده‌ای شاد بودن است. چنین بود که حضورش دور بود از فضاهای دخمه و ناله و آه و ضجه. گفته بود تمام اینها را گذاشته‌ام برای بعد از مرگ. می‌خواست با تمام وجود زندگی کند که کرد. آدم نصفه و نیمه کاره‌ای نبود. کار را تمام کرده بود. حسرتی بر دل نداشت. حسرت ماند برای آنها که می‌خواستند بیشتر در کنار چون او بی باشند که وجودشان در این روزگار هر چه می‌گذرد کمتر می‌شود. بودنش برای جوان‌ها نعمت بود، برای آنها که می‌خواستند شروع کنند. و برای آنها که می‌خواستند کسی باشد که بگویند این است راه. تکیه‌گاه بود بی‌آنکه بخواهد تخته‌پوستی زیر پای خود بگذارد و مرشد باشد و از این راه دل خوش کند به استاد گفتن آنها که دور خودش جمع کرده است. نیز وجودش برای آنها که مویی سپید کرده بودند قوت قلب بود و اطمینان خاطر. او در میانه ایستاده بود با آغوشی گشاده. یک دست در دست جوانانی که در آغاز راه بودند و یک دست در دست کسانی که راه را تا آخر پیموده بودند. این تصویر را در شب‌هایی که جشن جایزه ادبی‌اش را برگزار می‌کرد، می‌توانستی به خوبی ببینی. این بود مدیا کاشیگر.

آغاز

در تهران به دنیا آمد. به سال ۱۳۳۵. خانواده‌اش از طبقه متوسط بودند. گفته است «برایمان ارزش‌های طبقه متوسط ارزش بود. مثل تحصیل، مثل فرهنگ، مثل خیلی چیزهای دیگر که با چپ بودن منافات نداشت و هنوز هم ندارد، اما اطرافم را می‌بینم». بخشی از تحصیلات ابتدایی و راهنمایی‌اش را در فرانسه گذراند، بعد در سال ۱۳۵۲ در دبیرستان ایرانی فرانسوی رازی در تهران دیپلم گرفت. بعد در دانشگاه

بیگانه، آلبر کامو، ترجمه مدیا کاشیگر، تهران: گام نو، ۱۳۹۵



تهران در رشته اقتصاد و بعدتر در رشته معماری پذیرفته شد. هر دو را نیمه کاره رها کرد. هنگامی که در دانشگاه تهران بود، در کلاس‌های جامعه‌شناسی هنر که غفار حسینی مدرس آن بود شرکت می‌کرد. می‌گفت غفار حسینی تنها کسی بود که علاوه بر دانش و سوادش، شیوه زیستن را نیز از او آموختم. پس از کشته شدن غفار حسینی در فضای سخت و دشوار آن سال‌ها، کاشیگر و محمدجعفر پوینده از معدود کسانی بودند که در فضای رعب‌آور و سرکوب شده آن سال‌ها در مجله صنعت و توسعه برای او نوشتند و یاد غفار را گرامی داشتند.

جوانی

جنون دانستن از یک سو و تسلط کاشیگر جوان به زبان فرانسه و انگلیسی از سوی دیگر، از او یک کتاب‌خوان حرفه‌ای ساخته بود:

«من به خرخوانی معروف بودم، لنین می‌خواندم و مارکس می‌خواندم و انگلس می‌خواندم و تروتسکی می‌خواندم، آلتوسر می‌خواندم، گارودی که آن زمان هنوز مارکسیست بود، به علاوه نئومارکسیست‌ها مثل لوسین گلدمن و ...».

خواندن برای کاشیگر عیش مدام بود و عیشی که تا آخر عمر از آن دست نکشید. قوت علاقه او به مارکسیسم محدود به مسایل نظری نشد و کاشیگر جوان خیلی زود به عضویت حزب توده درآمد. هر چند عضویتش در حزب یک سال بیشتر دوام نیاورد. دلیل گرایش خود به مارکسیسم در آن سال‌ها را خفقان، بی‌عدالتی‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و نابرابری می‌دانست. با این همه، جدایی‌اش از باورها

و ایدیولوژی‌های چپ یک دهه بعدتر روی داد. او علت گسست از مارکسیسم را نه یک اتفاق که مجموعه‌ای از اتفاق‌ها می‌دانست. مثلاً سرنوشت کشورهایی که مارکسیسم در آن به پیروزی رسیده بود را از نزدیک دیده بود و در نهایت به این فکر رسیده بود که مارکسیسم جواب نمی‌دهد. کاشیگر خود را در یکی از آخرین مصاحبه‌هایش «نه راست و نه چپ، بلکه یک پراگماتیست» نامید. کاشیگر جوان اگر چه قبل از انقلاب هم مشغول نوشتن و ترجمه بود و در همان سال‌ها به عنوان مترجم رسمی کارش را آغاز کرد و عضو رسمی کانون مترجمان ایران شد، اما نامش وقتی بر سر زبان‌ها افتاد که در اوایل دهه هفتاد ترجمه‌ای از «بر شلوارپوش» مایاکوفسکی را توسط نشر مینا منتشر کرد. کتاب البته میان مردم خوش اقبال نبود. منتقدین و اهل فن از ترجمه کاشیگر به عنوان ترجمه‌ای درخشان نام بردند. ده سال بعد بود که این کتاب در میان مردم ناگهان با اقبال رو به رو شد. کارهای دیگری از مایاکوفسکی ترجمه شده بود و او دیگر شاعری شناخته شده بود و همه دنبال آثارش می‌گشتند و ابر شلوارپوش را از انبارها بیرون می‌کشیدند. و هنوز که هنوز است نام کاشیگر و مایاکوفسکی تداعی کننده یکدیگرند.

در سال ۷۴ داستان وقتی مینا از خواب بیدار شد را می‌نویسد و نشر قصه آن را منتشر می‌کند. شناسنامه کتاب می‌گوید مخاطب این داستان نوجوانان هستند، اما نثر کاشیگر و داستان جذابش به گونه‌ای است که از کودک و سالخورده می‌توانند مخاطب آن باشند. کاشیگر درباره چرایی آن با مثالی درباره شازده کوچولو آگروپری می‌گوید: «شازده کوچولو که یک کتاب کودک و نوجوانانه است، اصلاً برای کودک و نوجوان نوشته نشده است. بعداً تبدیل شد به کتابی برای کودک و نوجوان. در واقع، خود کودکان و نوجوانان این کتاب را پیدا کردند. این سرنوشت ادبیات است». کتاب در همان سال جایزه شورای کتاب کودک را برد. در سال ۶۸ کتاب معروف ولادیمیر پراپ روسی را ترجمه می‌کند. پراپ محقق صورت‌گرای روس بود که تجزیه و تحلیل‌های ساختارگرایانه‌اش از قصه‌های عامیانه روسیه بعدها تأثیر عمیقی بر تحقیقات فولکلوریک در محافل و دانشگاه‌های غربی بر جا گذاشت. در زمانی که هنوز تجربه و تحلیل قصه بر پایه و اساس ساختار و فرم در ایران رواج نداشت، کاشیگر گام مهمی برداشت و این کتاب را ترجمه کرد. هرچند که همان سال ترجمه دیگری از همان کتاب به بازار آمد که فریدون بدره‌ای مترجم آن بود. شناخت کاشیگر از جریان ادبی روز دنیا و ارتباط پیوسته‌اش با فرهنگ غرب نشان می‌دهد انتخاب‌هایش برای

ترجمه چقدر از زمانه خود پیش بوده است. چنانکه اکثر کارهایش سال‌ها بعد از انتشار مورد بحث و توجه جامعه فرهنگی و کتابخوان قرار می‌گیرند.

کاشیگر در کنار چاپ کتاب‌هایش به عنوان مترجم با مجلات آن روزها همکاری می‌کرد. یکی از مهم‌ترین مجلات آن زمان ارغنون بود. ارغنون در فاصله ۷۳ تا ۸۳ منتشر شد و یکی از جدی‌ترین مجلاتی بود که به فرهنگ غرب و نقد آن می‌پرداخت. مقالاتی از تزوتان تودورف با ترجمه کاشیگر از او به چاپ رسیده است. کرگدن یونسکو کتاب دیگری است که در سال ۱۳۸۰ منتشر کرد. پیش از آن ترجمه‌های متعددی از این کار منتشر شده بود، اما کاشیگر دلیل ترجمه مجدد را نقد ترجمه‌های قبلی می‌دانست. معتقد بود: «بهترین نقد بر یک ترجمه، ترجمه‌ی دوباره آن است. بحث من این است کسی که دست به ترجمه می‌زند درباره آن اندیشه باید حرفی برای گفتن داشته باشد». همچنین مجموعه آثار کامو را ترجمه کرده بود که قبلاً از مرگش بیگانه را منتشر کرد. علت اینکه چرا با وجود هجده ترجمه از بیگانه باز به ترجمه این کتاب علاقه مند بود را چنین توضیح می‌دهد: «کامو را همیشه دوست داشته و دارم. از ۱۵ یا ۱۶ سالگی او و آثارش را کشف کردم. انگیزه اولیه هر چه بود یادم نیست. اما همیشه اعتقاد داشتم کامو آن طور که باید و هست به کتابخوان ایرانی معرفی نشده است. ترجمه من به اصطلاح غربی‌اش ترجمه انتقادی است. یعنی که من متن را می‌برم به زمان نوشتن اثر و با توجه به زمانش آن را توضیح و تفسیر می‌کنم و می‌گویم که زیر متن‌ها چیست. در چنین شیوه‌ای باید از آثار دیگر نویسنده هم نقل قول‌هایی بیاورم و عملاً نمی‌توانستم از هیچ کدام از ترجمه‌های موجود استفاده کنم. پس مجبور بودم خودم ترجمه کنم و از ترجمه‌های خودم استفاده کنم تا شرایط پیچیده نشود و اینکه فلان مترجم چرا فلان کلمه را استفاده کرده یا نکرده توضیح ندهم. پشت هر متن و مطلب نویسنده‌ای چون کامو، واقع‌های تاریخی و اتفاقات اجتماعی پنهان است. و استفاده از ترجمه دیگران با این وضعیت به هیچ وجه جواب نمی‌دهد. برای مثال کامو در بیگانه از زبان مورشو درباره نطق دادستان می‌گوید تیراد. تیراد اصطلاحی تئاتری است. یک مونولوگ بسیار طولانی درباره یک موضوع واحد است. چنین چیزی در زبان فارسی نداریم. در تمام ترجمه‌ها، ترجمه شده سخنران یا چیزی شبیه به این. پس من وقتی با معنی این مفهوم به فارسی در ترجمه‌ها مشکل دارم نمی‌توانم به آنها استناد کنم. پس ترجمه خودم را می‌کنم و واژه خطاب را می‌گذارم».

میل کاشیگر به مسائل ترجمه و ترجمه‌پژوهی بود که در سال ۹۳ کتاب درباره ترجمه ریکور را منتشر کرد. درباره ترجمه یکی از مهم‌ترین کتاب‌های فیلسوف سخت‌خوان فرانسوی است. ریکور در اوایل دهه هشتاد توسط بابک احمدی به فارسی‌زبانان معرفی شده بود (در جستجوی دنیای متن، شامل شش گفت‌وگو با پل ریکور). انتشار این کتاب (درباره ترجمه) گام مهمی در شناخت ریکور در ایران و همچنین بسط مسائل مربوط به ترجمه‌پژوهی بود. نکته بحث برانگیز کتاب، شمارگان (تیراژ) آن بود. کتاب کاشیگر تنها در ۵۰۰ نسخه چاپ شد. در یکی از مصاحبه‌هایش با اشاره به این نکته گفته بود: «در این چند ماه (که از انتشار کتاب گذشته) حتی

۱۰۰ نسخه از آن هم فروش نرفته است». کاشیگر در اکثر گفت‌وگوهایش در قامت یک جامعه‌شناس امور فرهنگی و نه فقط در کسوت یک مترجم یا نویسنده ظاهر می‌شد. دلیل اینکه مردم کتاب نمی‌خوانند را نبود بازار اوقات فراغت با مکانیسم‌های طبیعی خودش در ایران می‌دانست. کاشیگر در حدود بیست و چند سال پیش در جلسه‌ای با مسئولان وزارت ارشاد تنها کسی بود که از کتاب گران دفاع کرده بود: «استدلال بقیه این بود که کتاب ارزان به بازار بفرستیم. مردم آن را خواهند خرید. من استدلالم این بود و هست که اگر کتاب ارزان به بازار بفرستیم فقط نویسنده و محقق از گرسنگی می‌میرند. و دیگر محقق و نویسنده نخواهیم داشت. بگذارید کتاب گران باشد و اگر می‌خواهید محبت و حمایت کنید این کتاب گران را با بودجه‌ای که می‌خواهید صرف ارزان نگاه داشتن کتاب بکنید برای کتابخانه‌ها کتاب بخرید و در اختیار مردمی بگذارید که وسعتشان به خرید آن نمی‌رسد. ما دو چیز را فراموش می‌کنیم، اول اینکه فرهنگ، چه کتاب، چه فیلم، یک کالا است، و باید به قیمت واقعی خودش عرضه شود، دوم اینکه این کالا یک کالای اوقات فراغت، بنابراین یک کالای لوکس است. آدمی که اوقات فراغت نداشته باشد سراغ فرهنگ و ادبیات نمی‌رود. و آدمی که اوقات فراغت دارد حتماً پول تأمین هزینه‌های اوقات فراغتش را هم دارد».

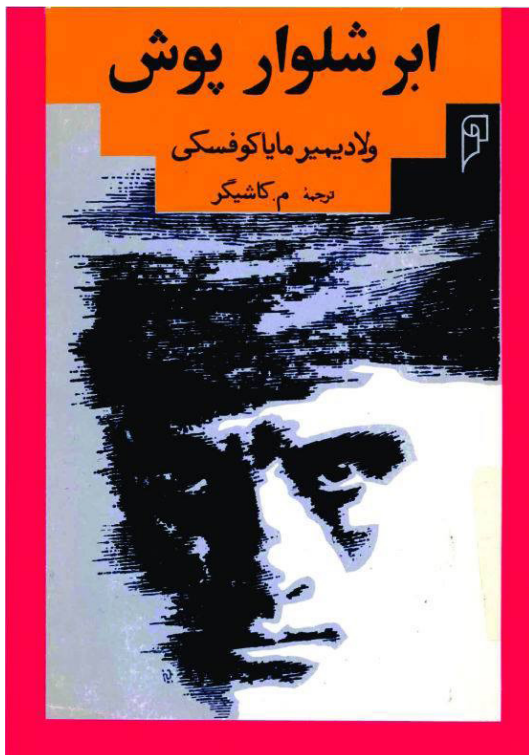
رشد فرهنگ کتابخوانی از دغدغه‌های همیشگی کاشیگر بود. از همین رو بود که در سال ۸۶ جایزه ادبی روزی روزگاری را بنیان نهاد تا با معرفی کتاب‌هایی که هم از لحاظ ادبی حائز اهمیت بودند و هم توانایی جذب توده مردم را داشتند گامی در این راه برداشته باشد. او به هرگونه تقسیم‌بندی و درجه‌بندی ادبیات مخالف بود و نگاهش به ادبیات ایران جامعه‌شناسانه و واقع‌بینانه بود. جایزه روزی روزگاری را سه دوره برگزار کرد و در سال ۹۰ به دلیل فشار نیروهای امنیتی از برگزاری این جایزه برای همیشه صرف نظر کرد.

پایان

کاشیگر شصت و یک سال زندگی کرد و هفت مرداد ۹۶ به علت عارضه ریوی از این دنیا رفت. حاصل زندگی‌اش ترجمه و تألیف بیست کتاب و انبوهی مقاله و تنها فرزندش مانی کاشیگر است. آشنایان و نزدیکان او گفته‌اند که کارهای زیادی از او منتشر نشده باقی مانده است. کاشیگر خوش‌مشرب و خوش‌محضر بود، از این رو دوستان فراوانی داشت که پس از مرگش به ذکر خاطراتی از او پرداختند. بابک احمدی در روز خاکسپاری‌اش گفت: «او یکی از شریف‌ترین، داناترین و بهترین دوستان من بود. شریف‌ترین برای اینکه برای دیگران زندگی می‌کرد». مانی کاشیگر نیز از روزی گفت که پدرش را برای نخستین بار گریان دیده بود: «پدر من گریه نمی‌کرد. من فقط دیدم که یک بار در سال هفتاد و هفت به شدت گریه کرد، آن زمان من کوچک بودم و زمانی که از او پرسیدم گفت مانی من چهل و دو سالم شده است و دوستانم دارند می‌روند و ما آنها را بدرقه می‌کنیم، آن زمان محمد جعفر پوینده فوت شده بود». آنقدر با پوینده عیاق بود که روزی که باید جنازه پوینده شناسایی می‌شد کنار همسر او بود. سفیر فرانسه نیز با ارسال پیامی با خانواده و دوستان او و مردم ایران ابراز همدردی

کرد. کاشیگر بیست و پنج سال مترجم اول سفارت فرانسه بود و سفیر فرانسه در پیامش او را چنین توصیف کرد: «انسانی کوشا و خستگی‌ناپذیر و همیشه آماده‌ی خدمت که مسئولیتش به عنوان مترجم با ماهیت وجودش در تطابق کامل بود، او عاشق کلمات بود و شیفته ارج نهادن به معنای آنها. در آخر احترامی که نسبت به مدیا احساس می‌کردم به خاطر مرد ادیبی بود که در او می‌دیدم». چهره کاشیگر در قامت مترجم سفارت فرانسه برای دومین بار از صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران دیده شد که لوران فابیوس وزیر خارجه فرانسه را در مذاکرات هسته‌ای با ایران همراهی می‌کرد. نخستین بار اما چهره‌اش زمانی دیده شد که در برنامه دو قدم مانده صبح شرکت کرد و درباره دوست قدیمی‌اش رضا سیدحسینی که تازه در گذشته بود سخن گفت. بسیاری بر او خرده گرفتند که چرا در سال ۸۸ و ماجراهای آن کاشیگر در یک برنامه تلویزیونی شرکت کرده است. اما اصل برای او فرهنگ بود، نه سیاست. کاشیگر در قطعه نام آوران بهشت زهرا تهران به خاک سپرده شده است.

ابر شلوارپوش، ولادیمیر مایاکوفسکی
ترجمه مدیا کاشیگر، شیراز: نشر شیوا، ۱۳۶۹



grandement connaître Ricœur et le travail de recherche autour de la traduction en Iran.

A cet égard, ce qui est remarquable, c'est le tirage de son livre, publié en 500 exemplaires. Dans l'un de ces entretiens il a dit qu'en quelques mois de publication, les ventes n'ont pas dépassé la barre des cent livres. En tant que socialiste et non pas seulement comme traducteur et écrivain, il a déclaré que la raison pour laquelle les Iraniens ne lisent pas beaucoup de livres, c'est le manque de temps dédié aux loisirs en Iran. De plus, il était le seul à défendre le prix élevé des livres en se justifiant ainsi : « Selon l'argument des autres, si on publie des livres bon marché au bazar, les gens vont les acheter. Or, mon argument consiste à dire que si les livres du bazar sont bon marché, alors, les auteurs et les chercheurs vont mourir de faim et nous n'en connaissons plus avec un potentiel certain. Laissons les livres se vendre cher et si pour une raison altruiste, on décide d'encourager la population à lire davantage de livres, faisons en sorte que ces livres soient en libre service dans les bibliothèques. On a oublié deux choses importantes : la première c'est que le livre ou le film sont comme tout autre produit et en somme doivent être vendus à leur juste prix, la deuxième c'est qu'ils sont associés à des moments de loisirs et donc perçus comme des produits de luxe or l'homme qui n'a pas de temps à consacrer à ses loisirs ne suit pas la culture et la littérature alors que l'homme qui y accorde du temps possède sûrement l'argent nécessaire pour cela. »

Le développement de la culture de la lecture dans la société était une des choses les plus importantes du point de vue de Kachigar et c'est pour cette raison qu'en 2006, il a fondé le prix littéraire Roozi Roozegari pour présenter des livres ayant aussi bien un intérêt littéraire qu'un attrait populaire.

Il était contre toute classification littéraire et portait un regard socialiste et réaliste sur la littérature Iranienne. Après avoir organisé trois fois le prix Roozi Roozegari, il n'a plus collaboré avec les associations à cause d'une partie du gouvernement.

La fin

Le 29 juillet à l'âge de 61 ans, Kachigar succombe d'une maladie des poumons. Il aura été l'auteur d'un grand nombre de traductions, d'articles et de vingt livres.

Son seul enfant, Mani, et ses proches déclarent qu'il reste

encore beaucoup de textes non publiés de lui. Kachigar était une personne chaleureuse, si bien que beaucoup d'amis ont raconté des souvenirs de lui le jour de la cérémonie de son enterrement. Babâk Ahmadi a dit de lui : « Il était l'un des amis les plus modestes et savants de ma vie car il vivait pour les autres ».

Par la suite, Mani raconta que la première fois qu'il vit son père pleurer fut en 1998. Etant alors enfant, il lui demanda la raison et obtint cette réponse : « J'ai 42 ans et je suis en train d'accompagner les corps de mes amis morts. » Mohamad Jafâr Pouyandeh était mort récemment et ils avaient été si proches l'un de l'autre que le jour d'identification de son cadavre, mon père était aux côtés de sa femme pour recevoir les condoléances de l'ambassadeur de France.

Pendant cinq ans, Kachigar a été le premier traducteur de l'ambassade de France et l'ambassadeur le décrit ainsi : « C'était un homme assidu, infatigable, toujours prêt à faire ses devoirs et dont la responsabilité était directement liée à ce qu'il avait envie lui-même. Il était amoureux des mots et de leurs significations ; le respect dont je sentis de la part les médias provenait du fait que c'était un homme savant ».

On a vu le visage de Kachigar comme traducteur de l'ambassade de France pour la deuxième fois à la télévision de la République Islamique d'Iran, en compagnie de Laurent Fabius, ministre des affaires étrangères de la France au moment des entretiens nucléaires avec l'Iran. Mais la première fois qu'on le vit fut dans un programme intitulé Deux pas restés encore au matin dans lequel il parle de son ami Réza Séyède Hosseini déjà mort. Selon quelques critiques, il ne devait pas participer à un programme télévisé en 2009, mais le principe pour lui, était la culture et non pas la politique.

Il a été enterré en compagnie de personnes célèbres en Béhéchté Zahra de Téhéran.

(Vaghti Mina az khab bidar chod) et la maison d'édition de Ghatré l'a publié. La fiche d'identité du livre le présentait comme un livre pour adolescents, mais la forte prose de Kachigar et ses histoires intéressantes attirèrent l'attention de lecteurs de toutes générations, des enfants aux plus âgés.

Son travail sur le chef d'œuvre de Saint Exupéry, *Le petit prince*, a contribué à un accueil chaleureux de la part des gens. À l'origine, cette œuvre ne se destinait pas aux enfants et aux adolescents mais le destin en a décidé autrement, puisque c'est devenu un ouvrage de référence pour cette génération. D'ailleurs, la même année, le prix du conseil de livre d'enfants lui a été décerné.

En 1989, il a traduit l'œuvre célèbre d'un écrivain russe, Vladimir Propp *La morphologie du conte*. Propp était un savant formaliste dont les analyses et les études de la structure des contes merveilleux russes ont contribué grandement aux recherches folkloriques dans les sociétés et les universités occidentales. Kachigar a traduit ce livre au moment où l'analyse des contes (selon la structure ou bien la composition) n'était pas encore chose courante en Iran. Ce fut une grande avancée. Néanmoins la même année, une autre traduction de Fereydoun Badrei fut publiée.

La dominance et l'impact de Kachigar sur les événements littéraires mondiaux et sa proximité avec la culture occidentale confirment qu'il était toujours en avance sur son époque ; d'ailleurs comme la plupart de ses œuvres qui ont attiré l'attention de la société culturelle et des lecteurs plusieurs années après leurs publications.

Sauf pour la publication de ses œuvres, Kachigar collaborait avec les revues de l'époque. L'une des revues les plus importantes, *Arghanoun*, publiée entre les années 1999 et 2004 et considérée en même temps comme l'une des plus importantes abordait la culture occidentale

et la critiquait. On peut citer des articles comme ceux de Tzvetan Todorov, les *Rhinoceros* de Ionesco, publiés en 2011 et déjà publiés par plusieurs personnes et intégralement traduits par Kachigar.

Notons que selon Kachigar, une nouvelle traduction d'une œuvre constituait la meilleure critique possible. Or, toute nouvelle traduction doit pour traduire une pensée être justifiée et basée sur un vrai travail d'analyse. Et le traducteur doit avoir quelque chose à dire.

Prenons l'exemple de *L'Étranger* de Camus qu'il décida de traduire malgré les dix-huit traductions déjà existantes : « J'ai toujours aimé Albert Camus. Dès l'âge de 15 ou 16 ans, j'ai découvert cet écrivain et ses œuvres. Je ne me souviens plus ce qui d'abord, motiva la traduction de ses livres mais j'ai toujours su qu'il n'était pas bien représenté en Iran.

Selon les critères occidentaux, ma traduction est une traduction critique. C'est à dire que je commente et exprime le texte selon ses bases et selon l'époque où il a été écrit. Pour mener à bien ce genre de travail, il faut utiliser des références d'autres livres de l'auteur car il est difficile de se fier aux traductions actuelles, il faut que je traduise moi-même. Cela évite l'ajout d'explications supplémentaires de termes utilisés par d'autres traducteurs. De plus, les textes de Camus contiennent des informations cachées sur des événements historiques ou sociaux, ainsi les travaux de traductions des autres me sont inutiles.

Par exemple, dans *L'Étranger*, Camus par le biais du personnage principal, Meursault, parle du plaidoyer du procureur en utilisant le mot « Tirade ». Ce mot est une expression théâtrale qui correspond à un long monologue sur un sujet unique mais qui n'a pas d'équivalent en Persan. Les traducteurs utilisent le mot « Sokhân-rani » mais dans ce cas précis, il n'est sémantiquement pas adapté. Mon travail de traduction consiste donc à tirer profit du mot originel dans mon texte.»

Kachigar ressentait l'envie d'approfondir son travail de recherche autour de la traduction et c'est pourquoi il a publié son livre intitulé *À propos de la traduction de Paul Ricoeur*, en 2011. À noter, au début des années 80 Babâk Vahédi a présenté Ricoeur aux Iraniens dans son livre *À la recherche du monde du texte*, comportant six entretiens avec Paul Ricoeur. Mais ce fut la publication du livre de Kachigar qui permit de faire

La préface

Media Kachigar est né en 1956 à Téhéran, dans une famille de classe moyenne. Il a dit : «On partageait les valeurs morales d'une famille de classe moyenne dont l'éducation, la culture. D'autres valeurs venaient s'y ajouter sans jamais entrer en contradiction avec les autres ; même aujourd'hui avec celles du parti gauche ou le parti communiste.»

Il a suivi son cursus scolaire en France, puis en 1973 a obtenu son diplôme au lycée Franco-Iranien de Razi. Il a ensuite intégré l'Université de Téhéran, en économie au départ, puis en architecture, mais abandonna ces deux cursus en cours de route.

Pendant ses études à l'Université de Téhéran, le jeune étudiant a assisté aux cours de sociologie et d'art du Professeur Ghaffar Hosseini. Kachigar a dit à son sujet : «Il est le seul à m'avoir enseigné plus qu'une science, une façon de vivre». Après la mort de Ghaffar Hosseini, assassiné en 1997 au cours de vagues meurtrières, Kachigar et Mohammad Jafare Pouyandeh furent parmi les rares à écrire sur Hosseini et à lui rendre hommage. Ils l'ont fait dans le média dominant de l'époque, le magazine San'at va Tosséeh (L'industrie et le développement).

La jeunesse

La folie du savoir d'une part, la maîtrise des langues Française et Anglaise d'autre part, ont fait de lui un lecteur professionnel : «Je suis connu comme étant un rat de bibliothèque. J'ai lu Lénine, Marx, Engels, Trotski, Althusser, Garaudy lorsqu'il était encore marxiste, et également les néo-marxistes comme Lucien Goldman.»

Pour Kachigar, la lecture était un plaisir qu'il conserva jusqu'à la fin de sa vie. Sa forte passion pour le Marxisme ne s'est pas limitée aux aspects théoriques puisqu'il rejoignit le parti Tudeh. Son affiliation dans ce groupe ne dura qu'un an.

Son rapprochement avec Tudeh s'expliqua par son sentiment d'étouffement concernant les injustices politiques, sociales, économiques et les illégalités qui régnaient dans la société.

Il s'est pourtant éloigné dix ans plus tard des croyances et des idéologies du parti gauche après avoir observé le destin des pays où le Marxisme avait triomphé. Sa conclusion : le Marxisme n'avait abouti à rien.

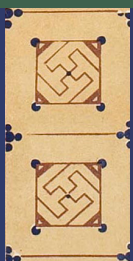
Au cours d'une de ses dernières conférences, il avait annoncé n'appartenir « ni à la droite, ni à la gauche », mais au pragmatisme. Le jeune homme qui, écrivait et traduisait des années avant même la révolution islamique, s'était mis à travailler comme traducteur officiel et s'était joint officiellement à la société des traducteurs d'Iran.

Cependant, il s'est illustré essentiellement au moment où sa traduction d'Un nuage en pantalon, l'œuvre de Maïakovski, a été publiée par l'édition de Mina. La société y était très défavorable car dix ans avant, ce livre avait suscité un large émoi populaire. Les critiques et les spécialistes, eux, saluèrent un travail brillant. Les différentes œuvres de Maïakovski ont été traduites et il est devenu célèbre avec Le nuage en pantalon. Aujourd'hui encore, les noms de Maïakovski et Kachigar restent associés dans les esprits.

En 1995, il a écrit Quand Mina s'est réveillée



Sonate de neige en ré mineur, Media kashigar, paris, Naakojaa, 2014



Un portrait d'une vie

Ali Jalali, Traduit par Maryam Amini Mehr

«Il faut être gai et ne jamais abandonner la plume dans la vie ; ce sont deux points fondamentaux pour être un bon héritier.»

Media Kachigar.

Si Media Kachigar était un héritier digne de ce nom, c'est parce qu'il a réussi à conserver sa bonté et qu'il n'a jamais cessé d'écrire dans les périodes les plus sombres de l'histoire de son pays. Souhaitant porter l'héritage de ses prédécesseurs, il avait compris que les secrets de l'immortalité et de la stabilité résidaient dans la joie. Du gémissement et de la lamentation il s'éloignait et disait : « je les laisse pour un autre moment, après la mort ». Kachigar voulait tout faire pour mener une vie aboutie et s'en donnait les moyens. Ce n'était définitivement pas un homme à rester les bras croisés.

Ce n'était pas non plus un homme de regrets, car ces derniers subsistaient chez ceux qui désiraient vivre en maintenant leurs états d'âmes. Les gens comme lui qui diminuaient du jour au lendemain, à l'époque. Son existence était une grâce pour les jeunes, pour ceux qui voulaient entrer dans le chemin et qui avaient besoin de se mettre sur la voie. Bien qu'étant un point d'appui pour les gens qui le côtoyaient, il n'a jamais fait en sorte qu'on lui prête de grands titres.

Pour les anciens, sa présence était synonyme d'un fort courage et d'une sureté de conscience. Il s'est tenu debout, au centre, tendant une main aux jeunes qui se trouvaient tout au début de la voie et une autre aux gens qui l'avaient déjà parcourue. La cérémonie au cours de laquelle le prix de littérature lui fut décerné, illustra la force de cette posture. C'était Media Kachigar.